

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

سازمان انقلابی افغانستان

۱۷ نومبر ۲۰۱۳

## تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش هشتم

### مبارزات دوره هفت شورا

انتخابات دوره هفتم (۱۹۴۹) در کابل به صورت مستقیم و سری انجام یافت که عده ای از روشنفکران انقلابی و عوامل دولت به شورا راه یافتند. عبدالهادی داوی که در آن زمان منشی شاه بود، از ده سبز کاندید شد و به پارلمان رفت و رئیس پارلمان شد. این پارلمان به سه جناح روشنفکران وطنپرست، عوامل خاندان و بیطرف ها تقسیم می شد. پارلمان افغانستان از زمان نادرخان سفاک تا دوره هفت (هر دوره سه سال) به طور انتصابی توسط ضبط احوالات از میان افراد نزدیک به خاندان، ملاکان و روشنفکران ثناخوان تعیین می شد. در شش دوره، پارلمان وظیفه داشت که هر چه خاندان فیصله می کند بر آن مهر تأیید بگذارد. این پارلمان نزد مردم هیچ اهمیت و اعتباری نداشت. اما پارلمان دوره هفتم در تاریخ افغانستان یگانه پارلمانی بود که عده ای از روشنفکران با رأی مستقیم مردم به پارلمان راه یافتند که نقطه عطفی در رأی و انتخاب به حساب می آمد.

مبارزات انتخاباتی برای رسیدن به شورا در کابل با بیانات برخی از روشنفکران که به ضد ورود سرمایه های غرب و مطلقیت فئودالی مبارزه می کردند، رنگ این انتخابات را کاملاً تغییر داد. در این انتخابات از حزب وطن میر غلام محمد غبار، سید محمد دهقان کشمی، سخی امین دوشی و محمد ظاهر غزنوی؛ از حزب خلق داکتر عبدالرحمن محمودی، خال محمد خسته و نور علم مظلوم یار؛ از حزب ویش زلمیان گل پاچا الفت و نور محمد پنجوانی به پارلمان راه یافتند و با روشنفکران مترقی غیر حزبی چون عبدالحی حبیبی، کریم نژیهی، نظر محمد نوا، محمد قاسم سرپلی، محمد انور بگرامی، عبدالاول قریشی، امیر محمد سروبی، محبوب ننگر هاری، سیداحمد کوهدامنی، غلام علی جاغوری، شیر احمد قره باغی، محمد نسیم لغمانی، میر عمر خوست فرنگی، احمد مدنی تاشقر غانی، عبدالحکیم بگرام، محمد یوسف پغمانی، محمد یونس کتوازی، درانی کوچی، دین محمد خان و موسی خان در پارلمان، اقلیت فعال ۵۰ نفری را ساختند.

درین انتخابات محمودی و غبار از شهر کابل با ۱۴ و ۱۳ هزار رأی پیروز شدند و کابلیان نشان دادند که به شعور سیاسی معینی رسیده اند که این دو شخصیت مبارز و وطنپرست را در برابر چند تن از افراد متنفذ مذهبی و غیر مذهبی انتخاب کردند. این دو در جریان مبارزات پارلمانی چندین بار مورد حمله وکلای مزدور خاندان قرار گرفتند و باری در کوچه اندرابی محمودی را تهدید نمودند و یکبار او را به بهانه بردن نزد مریض در موتر به شدت لت و کوب کردند

(در این توطئه دست حسن شرق دخیل بود). شارلتان های مزدور در پارلمان بر غبار و محمودی چند بار چاقو کشی نمودند.

دوره هفت چند قانون، از جمله قانون جدید انتخابات، قانون وظایف داخلی پارلمان، لزوم تجدید قانون اساسی، تشکیلات ملکیه، تفریق وظایف مأمورین و قانون ترفیع مأمورین را به تصویب رساند، قوانینی که هرگز جنبه تطبیقی پیدا نکردند. در سیاست خارجی خط دیورند را به عنوان یک خط جعلی و تحمیلی مطرح نمود. شورا بودجه مبهم حکومت را که برای ۲۰ سال مستور مانده بود، برملا ساخت و صدها قلم مخارج لوکس مفتخوران را از آن وضع کرد. پروژه وادی هلمند و مصرف گزاف آن را مطرح و خواهان محاکمه سه وزیر (کبیر سراج وزیر فواید عامه، عبدالمجید زابلی وزیر اقتصاد و میر حیدر حسینی وزیر مالیه) گردید. بالاخره شورا کار اجباری و بیگار، خریداری غله اجباری دولت از دهقانان، اخذ مالیه از مال مواشی ناشمار، اخذ مالیات خارج از قانون و امثالهم را لغو و اخذ مالیه بر اهل حرفه چون سقاء، دستفروش و دکاندار ناتوان را لغو و دیپوی شهری دولت را تفتیش و فساد آن را محکوم کرد. در این دوره برای اولین بار چند وزیر جهت استجواب به پارلمان احضار شدند.

با این که چنین پارلمانی با این فیصله ها نمی توانست در قدرت خاندان و زندگی مردم تغییر مهمی به وجود آورد، اما چون حکومت خاندان برای بار اول با چنین انتقادات و افشاءگری هائی مواجه می شد، سخت ترسید و زمین زیر پایش لرزید، از اینرو این حرکت ها با خصلت پوپولیستی و عوام گرایانه، در آن زمان گامی به جلو محسوب می گشت. مخصوصاً که خاندان در اول فکر کرد که با اهدای «تحفه دموکراسی» همه روشنفکران و مبارزان به پرستش آن برخوانند خاست و از این طریق موقعیت خود را در میان جامعه محکمر خواهد کرد، اما نتیجه عکس آن شد، زیرا خاندانی که تا آن زمان به رهبری خونخوارانی چون نادرخان و هاشم خان، ۱۷ سال با قتل، غارت، چپاول، کشتار، احکام دین، زندان، ارباب، کوتوال، جاسوس، قین و فانه، تیل داغ، قفس و سیاه چاه حکومت رانده و مبارزانی چون عبدالرحمن لودین (کبریت)، محمودلی خان دروازی، غلام نبی خان و غلام جیلانی خان چرخ و صدها مبارز دیگر را تیرباران کرده بود، چگونه قادر می شد در ضمیر مبارزان نسل جدید جا باز کند؟ در این دوره نقش محمودی و غبار به عنوان دو پیشتاز در عرصه مبارزات ضد استبداد خاندانی و اربابی آن زمان کاملاً مشهود بود و همه مردم این دو مبارز را از جان و دل دوست داشتند. اینان که راه نجات را در نابودی فئودالیزم، استقرار شاهی مشروطه و در نهایت ایجاد مناسبات نوین سرمایه داری می دیدند (محمودی در «مناظره» گامی فراتر گذاشته بود)، با این که گاه بر مبارزات و جلسه های پنهانی نیز تأکید می کردند، اما در مجموع روش اصلی مبارزاتی آنان بر کار علنی و قانونی گذاشته شده بود. رهبر و پایگاه مبارزه را «روشنفکران و منورین» می دانستند، لذا قادر به ایجاد حرکت توده ای و مخصوصاً آگاهی دادن به زحمتکشان و باز نمودن راه برای انقلاب نشده، با آرمان گرائی های خرده بورژوازی و بورژوازی رادیکال برای غصب قدرت از فئودالیزم و سرنگونی نظام فئودالیه مبارزه می کردند. در حالی که در آن زمان دنیای سرمایه داری به امپریالیزم و انحصارات قدم گذاشته و رادیکالیزم بورژوازی به عنوان سکندار جنبش های ضد فئودالی، سرخی حنایش را از دست داده بود. بلشویک ها در روسیه حکومت سوسیالیستی شوروی را برپا نموده و می رفت تا جهان در کنار تضادهای اساسی دیگر میان دو اردوگاه سوسیالیستی و امپریالیستی تقسیم شود و اینجاست که چسبیدن به رهبری بورژوازی خودی و یا خرده بورژوازی، هیچ گونه تغییر رادیکال را رقم زده نمی توانست.

در چنین وضعیتی برگزاری انتخابات دوره هشتم اعلان شد و کابینه خاندان تصمیم گرفت تا آن را فرمایشی به اجراء درآورند. انتشار تمامی نشرات آزاد، ممنوع قرار داده شد و رأی سری در کابل برداشته شد. شهروندان کابل که لذت رأی قبلی خود را در شورای هفتم چشیده بودند، دست به تظاهرات گسترده زده و محصلان نیز به صف مردم پیوستند و از شاه خواستند تا برگزاری انتخابات فرمایشی را لغو کند، اما خاندان قبول نکرد و به دستگیری های وسیعی دست زد.

از حزب وطن به شمول غبار ۱۳ تن، از حزب خلق به شمول محمودی ۶ تن، از حزب ویش زلمیان ۹ تن و از کلوپ ملی یک نفر (ببرک کارمل) دستگیر و فعالیت این احزاب ممنوع اعلان شد.

به حمایت از انتخابات سری، دختران مکتب نیز در لیسه ملالی دست به اعتصاب زدند. رهبری اعتصاب را بلقیس لعلی، کبرا عمر و معصومه عصمتی به عهده داشتند. لعلی برای مدتی از معلمی کنار گذاشته شد، کبرا عمر به هلمند رفت و عصمتی به جایش ماند. این اعتصاب در صحن مکتب ملالی محصور ماند چون معلمان و شاگردان در آن وقت با چادری به مکتب می رفتند. این تظاهرات هم در عزم خاندان تغییری به وجود نیامد.

استقرار وضعیت جدید، جایی برای شگردها و ادامه کار صدراعظم نماند و همان بود که در سپتامبر ۱۹۵۳ داوودخان پسر عم و شوهر خواهر ظاهر شاه که در خانواده به «آغه لاله» مشهور بود و همه از او می ترسیدند، به جای عمش شاه محمودخان به صدراعظمی انتخاب و سپه سالار به علت «خرابی مزاج» در حالی که در میدان گلف بازی می کرد، از کار برکنار گردید. صدراعظم جدید دو مسأله پشتونستان و توسعه اقتصادی را در صدر برنامه هایش قرار داد.

داوودخان که در دامن پر خون هاشم خان پرورش یافته و دارائی های او را به ارث برده بود، برای خفه کردن صداهای ضعیف آن زمان، مناسب ترین فرد برای سرکوب توده ها و ادامه حاکمیت خاندان بود. او با استبداد و تندخوانی که از خصایل ویژه اش بود، در مدت کوتاهی توانست استخوان های دموکراسی تاجدار شاه محمودخان را خرد و خمیر کند و در تقریباً ۱۰ سال صدارتش کوچکترین ندای آزادیخواهی را خفه نماید. قبل از آن که به قدرت برسد، مردم قصه ها و افسانه هایی از مزاج و خصایلش را شنیده و سر زبان ها بود. گفته می شد که وقتی داوودخان نایب الحکومه قندهار بود به خاطر کم بودن وزن نانی، نانوا را به تنور انداخت و شایع بود که او یگانه کسی است که جواب پاکستان را داده می تواند. قبل از آن که زمام امور را به دست گیرد، مبارزان و روشنفکران طرز تفکر او را خوب می شناختند و با معرفی او به عنوان صدراعظم، همه استبداد را پشت دروازه احساس کردند. وی به زودی کابینه اش را اعلان کرد که بیشتر اعضای آن از کلوپ ملی بودند. وزارت خارجه را به برادرش نعیم خان اهداء کرد.

حکومت از ۲۰ تا ۲۵ نومبر ۱۹۵۷ به ریاست محمد گل خان مهمند لویه جرگه را دایر کرد و در آن تعقیب مسأله پشتونستان به هر وسیله ای و خرید سلاح از هر جایی را مطرح ساخت. چون میان افغانستان و پاکستان تنش جدی پیدا شده، جنوب افغانستان به وسیله طیاره های پاکستانی بمباران شده بود که منجر به تظاهرات اعتراضی در کابل و پشاور گردید. داوودخان تحت تأثیر عمال شوروی می خواست با پشتونستان خواهی، احساسات ارتجاعی قبایل پشتون را برانگیزد و با این که وطنپرستان افغان را در قفس نگه می داشت، خود را فرد «وطنپرست» و «ملی» نشان دهد. درحالی که تصمیم بر سرنوشت مردم پشتونستان در گرو تصمیم خود آنان بوده و است. پشتونستان خواهی داوود در حالی با سروصدای کلانی به راه افتاد که توان مقابله با پاکستان را نداشت و احزاب پشتون تبار پاکستانی چون نشنل عوامی پارتی به رهبری خان عبدالغفار خان (پاچا خان) و پشتونخوا ملی عوامی پارتی به رهبری صمد خان (بعداً نشنل پارتی به رهبری ولی خان و عوامی پارتی به رهبری محمودخان اچکزی) که قانون اساسی پاکستان را پذیرفته و پاکستان را به عنوان کشور شان پذیرفته بودند، از داعیه داوود حمایت نمی کردند. اما برخی از فئودالان و سران قبایل به این مسأله برخورد دو پهلو داشته، از این طرف و آن طرف پول می گرفتند. این خان های دو سره که در ده ها مهمانخانه دولتی در کابل و جلال آباد ماه ها افتاده و از جیب دولت مصرف می کردند، هرگز از توده های زحمتکش پشتون ماورای دیورند نمایندگی نمی نمودند.

داوودخان برای دستیابی به سلاح و ایجاد روابط دوستانه با امریکا، برادرش نعیم خان را به واشنگتن فرستاد و با دالس وزیر خارجه امریکا ملاقات کرد، اما امریکا بهبود مناسبات امریکا و افغانستان را منوط به بهبود روابط با پاکستان گذاشت. وقتی امریکا در ۱۹۵۳ کمک نظامی اش را به پاکستان اعلان کرد، تلاش های داوود برای جلب حمایت

امریکا بی نتیجه ماند. پاکستان که در ۱۹۴۷ از هند جدا شد، اساس جدائی و تشکیلش را بر دین اسلام قرار داد، اما انگلیس ها که این تجزیه را رقم زدند، می خواستند که اسرائیل دیگری در این منطقه ایجاد شود تا این منطقه را پیوسته در تشنج نگهدارد و زمینه نفوذ هرچه بهتر استعمارگران در این خطه مهیا گردد. پاکستان بعدها در کنار دو رژیم زنجیری ایران و ترکیه، چون دیواری جهت جلوگیری نفوذ شوروی به سوی آبهای گرم عمل کرد، رژیمی که بعدها در فروپاشی اتحاد شوروی نقش مهمی داشت و تا حال چون سگ پاسبان منافع امریکا و انگلیس در منطقه عمل می کند.

شروع صدارت داوودخان مصادف با مرگ ستالین بود. زمانی که نیکتا خروشچف دست به تغییرات عمیقی در حزب و دولت شوروی زد و طرفداران ستالین را تصفیه نمود و ترهائش را علنی ساخت که در آن «همزیستی مسالمت آمیز»، «گذار مسالمت آمیز» و «رقابت مسالمت آمیز» با «حزب عموم خلق» و «دولت عموم خلق» تکمیل شد، و برای کشورهای جهان سوم نسخه راه رشد غیر سرمایه داری را تجویز کرد. طبق این سیاست، شوروی قادر شد که در بخش اقتصاد بروکراتیک کشورهای فقیر نفوذ کند. لذا هند، سوریه، مصر، لیبیا و الجزایر، بستر مناسبی برای پیاده نمودن ترهائی راه رشد غیر سرمایه داری قرار گرفتند و اصطلاحات مسخره ای چون سوسیالیزم هندی و عربی ظهور کرد.

شوروی که با جلب داوودخان (مخصوصاً دو همکار صمیمی او ببرک کارمل و حسن شرق که از زمان کلوپ ملی با هم کار می کردند و با تغییر در حزب کمونیست شوروی به «کی جی بی» پیوسته بودند، پروسه وابستگی داوود به شوروی را تشدید نمودند) افغانستان را در مشتش دولت همکار یافت، به زودی قرض سه و نیم ملیون دالری برایش پیشکش نمود تا در افغانستان گدام غله و سیلو بسازد و خود کار قیرریزی جاده های کابل را به عهده گرفت. شوروی ها با این قرارداد، اقدام به مداخله بیشتر در افغانستان نمودند. بعد از آن که اولین قرارداد خرید سلاح در ۱۹۵۶ میان شوروی و داوود به امضاء رسید، پای همسایه شمالی به ارسال مشاور و تخنیکر در اردوی افغانستان باز شد که در کودتاهای ۲۶ سرطان و ۷ ثور نقش مهمی داشتند.

داوودخان که کاکایش شاه محمودخان را به تنبلی و تن پروری محکوم می کرد، با گرفتن زمام امور تلاش کرد تا نشان دهد که فرد پرکاریست. وی که یک مستبد، دیکتاتور تمام عیار و ضد آزادی های فردی، اجتماعی و سیاسی بود، با طرح مسخره ای که تا هنوز جامعه افغانستان از نظر اقتصادی رشد نکرده، فلهاذا ظرفیت و لیاقت چنین آزادی هائی را ندارد، تمام احزاب و جریانات سیاسی را از سر راهش برداشت، و با این کار خاندان را از بابت ادامه قدرت کاملاً آرام ساخت. وی که به اقتصاد متمرکز و هدایتگر دولتی در کنار بخش کوچک و زیر کنترل اقتصاد خصوصی باور داشت، پلان پنج ساله اول و دوم را مطرح نمود. بعد از آن که پلان اول شکست خورد، او دوستش وزیر عبدالرحیم زی را که پلان اول به مشوره و زیر نظر او ترتیب شده بود و چون دخل و خرج خاندان را طلبید که باندن بودجه با چه مقدار پولی ساخته شود، مورد عتاب خود قرار داد و شکست را متوجه عبدالرحیم زی کرد و با قربانی نمودن او، تمام کاسه و کوزه ها را بر فرق یار دیرینش شکست و نشان داد که دوستی با گرگ نتیجه ای غیر از این ندارد، و بعد پلان دوم نیز به جانی نرسید.

دوره حدود ده ساله صدارت داوود از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۳ جز سرمایه اندوزی خانواده، چاق تر شدن سرمایه داران دلال و اربابان، حرکت به سوی وابستگی به شوروی، حاکم شدن فضای رعب و خفقان، فقیرتر شدن دهقانان، کارگران و اهل کسبه و تحکیم قدرت بیشتر خاندان چیزی در پی نداشت. ظاهرشاه که ۳۰ سال آزرگار، فشار هاشم خان و داوودخان را چون زندانی ارگ متحمل شده بود و هر چیزی به امضای او منتشر می شد، بالاخره تصمیم گرفت تا بعد از این دوره، پادشاه افغانستان باشد. در این میان «مارشال» شاه ولی خان طبق نوبت خانوادگی چشم به صدارت دوخته بود و می رفت تا از این حق محروم گردد؛ سنگ به شکم بست، چون فرزندش سردار ولی که تازه قد برافراشته و به عنوان قومندان قوای مرکز، موزه های هیتلری می پوشید و می خواست که جای بدمعاشی های داوود را در خانواده بگیرد،

مخصوصاً که با دختر ارشد شاه ازدواج کرده بود (در آن زمان داستانی سر زبان ها بود که شاه بعد از آن حاضر به ازدواج دخترش بلقیس با سردار ولی شد که با زورگیری های پسر کاکایش در برابر عمل انجام شده قرار گرفت. این حکایت نوعی زورگوئی و بدمعاشی این سردار را در داخل خانواده و در بیرون نزد مردم تمثیل می کرد)، لذا «مارشال» (در میان عوام به مارشال چمک شهرت داشت و در مورد او قصه ها، فکاهی ها و داستان های بسیاری سر زبان ها بود) به عروج ستاره فرزندش بسنده کرد و خاموش ماند. وقتی داوود در ۱۹۷۳ کودتا کرد، «مارشال» در پغمان بود و چون خبر کودتا را به او بردند، با جدیت گفت که چرا امروز، او فکر کرده بود که سردار ولی کودتا کرده که نشان می داد، در آن روزها دو کودتا از درون خانواده در حال شکل گیری بود، اما داوود پیشدستی کرد.